

یسوع ولعازر

¹ وَكَانَ إِنْسَانٌ مَرِيضًا، وَهُوَ لِعَازَرُ مِنْ بَيْتِ عَنِّيَا، مِنْ قَرْيَةِ مَرْيمَ وَمَرْثَا أُخْتَيْهَا. ² وَكَانَتْ مَرْيمَ، الَّتِي كَانَ لِعَازَرُ أُخُوَهَا مَرِيضًا، هِيَ الَّتِي دَهَبَتْ الرَّبَّ بِطِيبٍ وَمَسَحَتْ رِجْلَيْهِ بِشَعْرِهَا. ³ فَأَرْسَلَتْ الْأُخْتَانِ إِلَيْهِ قَائِلَتَيْنِ: يَا سَيِّدُ، هُوَذَا الَّذِي تُحِبُّهُ مَرِيضٌ.

⁴ فَلَمَّا سَمِعَ يَسُوعُ قَالَ: هَذَا الْمَرَضُ لَيْسَ لِلْمَوْتِ بَلْ لِأَجْلِ مَجْدِ اللَّهِ لِيَتِمَّ جَدُّ ابْنِ اللَّهِ بِهِ. ⁵ وَكَانَ يَسُوعُ يُحِبُّ مَرْثَا وَأُخْتَهَا وَلِعَازَرَ. ⁶ فَلَمَّا سَمِعَ أَنَّهُ مَرِيضٌ مَكَتْ جِيْنِيذُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ فِيهِ يَوْمِينَ. ⁷ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لِلتَّلَامِيذِهِ: لِيَذْهَبْ إِلَى الْيَهُودِيَّةِ أَيْضًا. ⁸ قَالَ لَهُ التَّلَامِيذُ: يَا مُعَلِّمُ، الْآنَ كَانَ الْيَهُودُ يَطْلُبُونَ أَنْ يَرْجُمُوكَ وَتَذْهَبُ أَيْضًا إِلَى هُنَاكَ؟ ⁹ أَجَابَ يَسُوعُ: أَلَيْسَتْ سَاعَاتُ النَّهَارِ انْتَبَى عَشْرَةَ؟ إِنْ كَانَ أَحَدٌ يَمْشِي فِي النَّهَارِ لَا يَعْثُرُ لِأَنَّهُ يَنْظُرُ نُورَ هَذَا الْعَالَمِ، وَلَكِنْ إِنْ كَانَ أَحَدٌ يَمْشِي فِي اللَّيْلِ يَعْثُرُ لِأَنَّ النُّورَ لَيْسَ فِيهِ. ¹¹ قَالَ هَذَا وَبَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لَهُمْ: لِعَازَرُ، حَبِيبَتَا، قَدْ تَامَ، لِكَيْي أَذْهَبُ لَأَوْقِطَهُ. ¹² فَقَالَ تَلَامِيذُهُ: يَا سَيِّدُ، إِنْ كَانَ قَدْ تَامَ فَهَوُ يُسْقَى. ¹³ وَكَانَ يَسُوعُ يَقُولُ عَنْ مَوْتِهِ، وَهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَقُولُ عَنْ رُقَادِ النَّوْمِ. ¹⁴ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ جِيْنِيذُ عَلَانِيَةً: لِعَازَرُ مَاتَ. ¹⁵ وَأَنَا أَقْرَعُ لِأَجْلِكُمْ إِنِّي لَمْ أَكُنْ هُنَاكَ لِنُؤْمِنُوا، وَلَكِنْ لِيَذْهَبْ إِلَيْهِ. ¹⁶ فَقَالَ ثُومَا، الَّذِي يُقَالُ لَهُ النَّوَامُ، لِلتَّلَامِيذِ رُفَقَائِهِ: لِيَذْهَبْ تَحْنُ أَيْضًا لِكَيْ نَمُوتَ مَعَهُ.

يسوع يُقيم لعازر من الموت

¹⁷ فَلَمَّا أَتَى يَسُوعُ وَجَدَ أَنَّهُ قَدْ صَارَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ فِي الْقَبْرِ. ¹⁸ وَكَانَتْ بَيْتُ عَنِّيَا قَرِيبَةً مِنْ أُورُشَلِيمَ نَحْوَ خَمْسِ عَشْرَةِ عُلُوَّةً. ¹⁹ وَكَانَ كَثِيرُونَ مِنَ الْيَهُودِ قَدْ جَاءُوا إِلَى مَرْثَا وَمَرْيمَ لِيَعْزَوْهُمَا عَنْ أُخِيهِمَا. ²⁰ فَلَمَّا سَمِعَتْ مَرْثَا أَنَّ يَسُوعَ آتٍ لَأَقِئَهُ، وَأَمَّا مَرْيمَ فَاسْتَمَرَّتْ جَالِسَةً فِي الْبَيْتِ. ²¹ فَقَالَتْ مَرْثَا لِيَسُوعَ: يَا سَيِّدُ، لَوْ كُنْتُ هَهُنَا لَمْ يَمُتْ أُخِي. ²² لِكَيْي الْآنَ أَيْضًا أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ مَا تَطْلُبُ مِنَ اللَّهِ يُعْطِيكَ اللَّهُ إِيَّاهُ. ²³ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: سَتَقُومُ أُخُوكَ. ²⁴ قَالَتْ لَهُ مَرْثَا: أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ سَتَقُومُ فِي الْقِيَامَةِ فِي الْيَوْمِ الْآخِرِ. ²⁵ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: أَنَا هُوَ الْقِيَامَةُ وَالْحَيَاةُ، مَنْ آمَنَ بِي وَلَوْ مَاتَ فَسَيَحْيَا، وَكُلُّ مَنْ كَانَ حَيًّا وَآمَنَ بِي فَلَنْ يَمُوتَ إِلَى الْأَبَدِ. ²⁶ أَتُؤْمِنِينَ بِهَذَا؟ ²⁷ قَالَتْ لَهُ: نَعَمْ، يَا سَيِّدُ، أَنَا قَدْ آمَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ الْآتِي إِلَى الْعَالَمِ.

قيام مرگ ايلعازر توسط عيسى

¹ و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عَنِّيَا که ده مریم و خواهرش مرتا بود. ² و مریم آن است که خداوند را به عطر، تذهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. ³ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: ای آقا، اینک، آن که او را دوست می‌داری مریض است.

⁴ چون عیسی این را شنید گفت: این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد. ⁵ و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت می‌نمود. پس چون شنید که بیمار است، در جایی که بود دو روز توقف نمود. ⁷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: باز به یهودیه برویم. ⁸ شاگردان او را گفتند: ای معلم، الآن یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟ عیسی جواب داد: آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند. ¹⁰ و لیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست. ¹¹ این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم. ¹² شاگردان او گفتند: ای آقا، اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت. ¹³ اما عیسی دربارهٔ موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید. ¹⁴ آنگاه عیسی علانیهٔ بدیشان گفت: ایلعازر مرده است. ¹⁵ و برای شما شنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید و لکن نزد او برویم. ¹⁶ پس توما که به معنی تَوَام باشد، به همشاگردان خود گفت: ما نیز برویم تا با او بمیریم.

¹⁷ پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می‌باشد. ¹⁸ و بیت عَنِّيَا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب. ¹⁹ و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند. ²⁰ و چون مرتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند. ²¹ پس مرتا به عیسی گفت: ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد. ²² ولیکن الآن نیز می‌دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد. ²³ عیسی بدو گفت: برادر تو خواهد برخاست. ²⁴ مرتا به وی

گفت: می‌دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.²⁵ عیسی‌دو گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.²⁶ و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟²⁷ او گفت: بلی، ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.

²⁸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: استاد آمده است و تو را می‌خواند.²⁹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.³⁰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرثا او را ملاقات کرد.³¹ و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلی می‌دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می‌رود، از عقب او آمده، گفتند: به سر قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.³² و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.³³ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود به شدت مکدر شده، مضطرب گشت.³⁴ و گفت: او را کجا گذارده‌اید؟ به او گفتند: ای آقا بیا و ببین.³⁵ عیسی بگریست.³⁶ آنگاه یهودیان گفتند: بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!³⁷ بعضی از ایشان گفتند: آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟

³⁸ پس عیسی باز به شدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غاری بود، سنگی بر سرش گذارده.³⁹ عیسی گفت: سنگ را بردارید. مرثا، خواهر میّت، بدو گفت: ای آقا، الآن متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.⁴⁰ عیسی به وی گفت: آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟⁴¹ پس سنگ را از جایی که میّت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی.⁴² و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.⁴³ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: ای ایلعازر، بیرون بیا.⁴⁴ در حال آن مرده دست و پای به

²⁸ وَلَمَّا قَالَتْ هَذَا مَصِئٌ وَدَعَتْ مَرْيَمَ أُحْتَهَا سِرًّا قَائِلَةً: الْمُعْلَمُ قَدْ حَضَرَ وَهُوَ يَدْعُوكِ.²⁹ أَفَا تِلْكَ فَلَمَّا سَمِعَتْ قَامَتْ سَرِيعًا وَجَاءَتْ إِلَيْهِ. وَلَمْ يَكُنْ يَسْوَغُ قَدْ جَاءَ إِلَى الْقَرْيَةِ بَلَى كَانَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي لَاقَتْهُ فِيهِ مَرْتًا.³¹ ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهَا فِي النَّبْتِ يُعْرَوْنَهَا لَمَّا رَأَوْا مَرْيَمَ قَامَتْ عَاجِلًا وَخَرَجَتْ تَبْعُوهَا قَائِلِينَ: إِنَّهَا تَذْهَبُ إِلَى الْقَبْرِ لِيَتَكَيَّ هُنَاكَ.³² فَمَرْيَمُ لَمَّا أَتَتْ إِلَى حَيْثُ كَانَ يَسُوعُ وَرَأَتْهُ خَرَّتْ عِنْدَ رِجْلَيْهِ قَائِلَةً لَهُ: يَا سَيِّدُ، لَوْ كُنْتُ هَهُنَا لَمْ يَمُتْ أَحَدٌ. فَلَمَّا رَأَاهَا يَسُوعُ تَكَيَّ وَالْيَهُودُ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهَا يَتَكَوَّنُونَ انْتَرَعَجَ بِالرُّوحِ وَاضْطَرَبَ³⁴ وَقَالَ: أَبَيْنَ وَصَعْنُمُوهَا؟ قَالُوا لَهُ: يَا سَيِّدُ، تَعَالَى وَانْظُرْ.³⁵ بَكَى يَسُوعُ.³⁶ فَقَالَ الْيَهُودُ: انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ يُحْيِيهِ.³⁷ وَقَالَ بَعْضُ مِنْهُمْ: أَلَمْ يَقْدِرْ هَذَا، الَّذِي فَتَحَ عَيْنَيِ الْأَعْمَى، أَنْ يَجْعَلَ هَذَا أَيْضًا لَا يَمُوتُ؟³⁸ فَأَنْتَرَعَجَ يَسُوعُ أَيْضًا فِي نَفْسِهِ وَجَاءَ إِلَى الْقَبْرِ. وَكَانَ مَعَارَةً وَقَدْ وُضِعَ عَلَيْهِ حَجَرٌ.³⁹ قَالَ يَسُوعُ: اذْفَعُوا الْحَجَرَ. قَالَتْ لَهُ مَرْتًا، أُحْتُ الْمَيِّتِ: يَا سَيِّدُ، قَدْ أَتْنَتْ لِأَنَّ لَهُ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ.⁴⁰ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: إِنْ آمَنْتِ تَرَيْنِ مَجْدَ اللَّهِ؟⁴¹ فَدَفَعُوا الْحَجَرَ حَيْثُ كَانَ الْمَيِّتُ مَوْضُوعًا وَرَفَعَ يَسُوعُ عَيْنَيْهِ إِلَى قَوْوٍ وَقَالَ: إِنَّهَا الْآبُ، أَشْكُرُكَ لِأَنَّكَ سَمِعْتَ لِي.⁴² وَأَنَا عَلِمْتُ أَنَّكَ فِي كُلِّ جِهِن تَسْمَعُ لِي، وَلَكِنْ لِأَجْلِ هَذَا الْجَمْعِ الْوَاقِفِ قُلْتُ، لِيُؤْمِنُوا أَنَّكَ أَرْسَلْتَنِي.⁴³ وَلَمَّا قَالَ هَذَا صَرَخَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ: اِلْعَازَرُ، هَلُمَّ خَارِجًا.⁴⁴ فَخَرَجَ الْمَيِّتُ وَبَدَاهُ وَرَجُلَاهُ مَرْبُوطَاثَ بِأَقْمِطَةٍ وَوَجْهُهُ مَلْفُوفٌ بِمِنْدِيلٍ. فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: خُلُوهُ وَدَعُوهُ يَذْهَبُ.

الفرار في قتل يسوع

⁴⁵ فَكَثِيرُونَ مِنَ الْيَهُودِ الَّذِينَ جَاءُوا إِلَى مَرْيَمَ وَنَظَرُوا مَا فَعَلَ يَسُوعُ آمَنُوا بِهِ.⁴⁶ وَأَمَّا قَوْمٌ مِنْهُمْ فَمَصَّوًا إِلَى الْفَرِيسِيِّينَ وَقَالُوا لَهُمْ عَمَّا فَعَلَ يَسُوعُ.⁴⁷ فَجَمَعَ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْفَرِيسِيُّونَ مَجْمَعًا وَقَالُوا: مَاذَا تَصْنَعُ؟ فَإِنَّ هَذَا الْإِنْسَانَ يَعْمَلُ آيَاتٍ كَثِيرَةً.⁴⁸ إِنْ تَرَكْنَاهُ هَكَذَا يَزِيدَ الْجَمِيعَ بِهِ فَيَأْتِي الرُّومَانِيُّونَ وَيَتَّخِذُونَ مَوْضِعَنَا وَأَمْنًا.⁴⁹ فَقَالَ لَهُمْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ، وَهُوَ قَيَافَا، كَانَ رَئِيسًا لِلْكَهَنَةِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ: أَنْتُمْ لَسْتُمْ تَعْرِفُونَ شَيْئًا، وَلَا تُفَكِّرُونَ أَنَّهُ خَيْرٌ لَنَا أَنْ يَمُوتَ إِنْسَانٌ وَاجِدٌ عَنِ الشَّعْبِ وَلَا تَهْلِكَ الْأُمَّةُ كُلُّهَا.⁵¹ وَلَمْ يَقُلْ هَذَا مِنْ نَفْسِهِ بَلْ، إِذْ كَانَ رَئِيسًا لِلْكَهَنَةِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ، تَبَّأَ أَنَّ يَسُوعَ مُرْمِعٌ

کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: او را باز کنید و بگذارید برود. توطئه قتل عیسی⁴⁵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.

توطئه علیه عیسی

⁴⁶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.⁴⁷ پس رؤسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می‌نماید؟⁴⁸ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.⁴⁹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: شما هیچ نمی‌دانید،⁵⁰ و فکر نمی‌کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردند.⁵¹ و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛⁵² و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.

⁵³ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.⁵⁴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی‌رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.

⁵⁵ و چون فصیح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصیح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند.⁵⁶ و در طلب عیسی می‌بودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند: چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟⁵⁷ اما رؤسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

أَنْ يَمُوتَ عَنِ الْأُمَّةِ،⁵² وَلَيْسَ عَنِ الْأُمَّةِ قَطُّ بَلْ لِيَجْمَعَ أَتْبَاءَ اللَّهِ الْمُتَفَرِّقِينَ إِلَى وَاحِدٍ.

⁵³ فَمِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ تَشَاوَرُوا لِيَقْتُلُوهُ.⁵⁴ فَلَمْ يَكُنْ يَسُوعُ أَيْضاً يَمْشِي بَيْنَ الْيَهُودِ عَلَانِيَةً بَلْ مَضَى مِنْ هُنَاكَ إِلَى الْكُورَةِ الْقَرِيبَةِ مِنَ الْبَرِّيَّةِ، إِلَى مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا أَفْرَايِمُ، وَمَكَتَ هُنَاكَ مَعَ تَلَامِيذِهِ.

⁵⁵ وَكَانَ فَصْحُ الْيَهُودِ قَرِيباً، فَصَعِدَ كَثِيرُونَ مِنَ الْكُورِ إِلَى أُورُشَلِيمَ قَبْلَ الْفَصْحِ لِيُطَهِّرُوا أَنْفُسَهُمْ.⁵⁶ فَكَانُوا يَطْلُبُونَ يَسُوعَ وَيَقُولُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَهُمْ وَاقِفُونَ فِي الْهَيْكَلِ: مَاذَا تَطْلُبُونَ؟ هَلْ هُوَ لَا يَأْتِي إِلَى الْعِيدِ؟⁵⁷ وَكَانَ أَيْضاً رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْقَرَّيْسِيُّونَ قَدْ أَصْدَرُوا أَمْرًا أَنَّهُ إِنْ عَرَفَ أَحَدٌ أَيْنَ هُوَ فَلْيَدُلَّ عَلَيْهِ لِكَيْ يُمَسْكُوهُ.